از «شکل» تا «وجه» (تعمقی در واژگان ِدلالتگر ظاهر اثر، در حوزهٔ معماری)

الهام بختياري منش

کلیدواژگان: وجه، صورت، شکل.

ڃکيده

سطح مفهوم کلمهها در انعکاس دیدگاههای معرفتی، ضرورت توجه به واژگان را در حوزههای فکری گوناگون میرساند. یکی از مهمترین دسته واژگانی، که در حوزهٔ معماری باید بازبینی و تثبیت شوند، واژگان اشاره کننده به ظاهر اثر هستند. اهمیت این واژگان به دلیل تأثیر فهم از ظاهر بر محصول متعین تولید شده است. این واژگان در صورت تدقیق انعکاس دهندهٔ دیدگاهها در خصوص ظاهر، در عرصهٔ معماری اثر بهشمار میروند. در حالی که کاربردهای متفاوت و ناهماهنگ فعلی این امکان را تا حد زیادی از بین برده است. برخی از واژگان دلالتگر ظاهر اثر معماری عمق معنایی بیشتری دارند و با معنای دووجهی طور ضمنی بیان می کنند. در حالی که دیگر واژگان تنها به ظاهر دیدنی دلالت دارند. به این ترتیب شاهد سلسلهمراتبی در میان واژگان دلالتگر دلاتگر ظاهر هستیم. چنین سلسلهمراتبی در میان واژگان نیز برقرار است، برخی از آثار معماری با توجه به عالم ماهیات خلق نیز برقرار است، برخی از آثار معماری با توجه به عالم ماهیات خلق

شدهاند و از طریق ظاهرشان به عوالم برتر رهنمون میشوند. بنا بر این میتوان با دلالت بر ظاهر اثر در واژگان، سلسلهمراتب معنایی آنها را در نظر گرفت.

مقدمه

تعامل زبان و تفکر، چرخهای کامل میسازد. در این چرخه، چگونگی فهم جهان بر شکلگیری دستگاه زبان به طور عام و زبان گفتاری و نوشتاری به طور خاص تأثیر دارد. از سوی دیگر، چگونگی استفاده از واژگان و دقت در به کارگیری آنها، بر چگونگی مواجهه با عالم مؤثر است. به بیان دیگر، هر واژه دنیایی از اندیشهٔ پشتیبان آن واژه را همراه دارد و در ساخت «زیست جهان» دخیل می شود. با پذیرش این امر، تفحص در واژگان و تدقیق آنها به دو دلیل ضرورت می یابد؛ اول، فراهم آوردن امکان دسترسی به فهم اهالی زبان از پدیدهای خاص و انکشاف وجوه پدیده از طریق کلمهها و دوم، امکان استفادهٔ مناسب از واژگان، متناظر با دیدگاههای معرفتی مورد نظر، به ضرورت نخست زمینهٔ ایجاد همدلی و توان نقد بیرونی و منصفانه پاسخ می دهد. در حالی که ضرورت

این مقاله از رسالهٔ دکتری معماری نگارده با عنوان از معماری شکل تا معماری صورت بر گرفته شده است که در دانشگدهٔ معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی زیر نظر دکتر هادی ندیمی در حال انجام است.
 ۲. دانشجوی دورهٔ دکتری معماری دانشگاه شهید بهشتی؛
 e.bakhtiarimanesh@gmail.com



۳. واژگان دستهٔ اول، واژگان عام دلالتگر ظاهر در حوزهٔ معماری و واژگان دســـتهٔ دوم، واژگان کلیدی این عرصه هستند. ۴. تأثیرات تفکر لویی کان بر معماران پدیدارشناس، از جمله نوربرگ شولتز، مشهود است. به همین دلیل لویی کان یکی از معمارانی است که در این نوشتار به نظریههایش استناد شده است.

 ۵. یک مترجے، آن هم تنها یک بار همـهٔ این متـون را به زبان فارسـی برگردانده اسـت، بنا بر ایـن امکان مقایسه بین ترجمهها و دخیل دانستن اعتبار مترجم نیست.

ع بدیهی است آمیختگی زبان عربی با زبان فارسی و بودن ریشــهٔ عربی برای برخــی از واژگان، لزوم مراجعه به این زبان را نیز ایجاب کرده است. ۲ از جملــه لغتنامهٔ دهخدا، المنجد، و آکسفورد.

۸. از جمله تفسیر المیزان و ترجمهٔ فولادوند.

 ۹. از جمله فرهنگ اصطلاحات فلسفه و علوم اجتماعی، گردآوری ماری بریجانیان.

10. "shape, cast, figure, form, configuration, conformation, contour, shape, cast, figure, form, configuration, conformation, geometry, contour, outline, body, profile, silhouette, frame,framework, shell, skeleton; arrangement, design, format, layout, makeup, organization, pattern, plan, setup, diagram, graphic, image, picture"

11. http://www.merriam-webster.com/thesaurus

پرسشهای تحقیق

۱. حد معنایی واژگان دلالتگر ظاهر اثر، در حوزهٔ معماری، چگونه است؟ ۲. چگونه می توان واژگان دلالتگر ظاهر در حوزهٔ معماری را، متناظر با دیدگاه معرفتی پشتیبانشان، تثبیت کرد؟

دوم علاوه بر ایجاد امکان نقد درونی، بیشتر در حوزهٔی کاربرد کمک خواهد کرد. چنانچه با این نگاه به حوزهٔ زبان گفتاری و نوشتاری معماری وارد شویم و از چیستی فهم از «ظاهرِ اثر معماری» سوال کنیم، شاید بتوان به دستاوردهایی در پاسخ به هر دو ضرورت رسید. اهمیت دستیابی به «فهم از ظاهر» در وهلهٔ اول در اهمیت ظاهر، یعنی ملموس ترین وجه پدیده و دریچهٔ شناخت آن، است، بهخصوص در خصوص فعل معماری که ناگزیر از داشتن محصولی متعین است. علاوهبر این تأکید نظریات نقادانهٔ معماری در رجوع به خود اثر، اهمیت ظاهر را دوچندان می کند. پیش نیاز دستیابی به چنین فهمی از طریق پی گیری محورهای زیر امکان پذیر است: اول، شناسایی کلمههای کلیدی ِ دلالتگر ظاهر اثر، در حوزهٔ معماری؛

دوم، شناسایی گسترهٔ معنایی هریک از این واژگان کلیدی در حوزهٔ معماری؛ سوم، تطبیق حدود معنایی این واژگان با حدود معنایی آنها در حوزههای سازندهٔ واژه، از جمله متون مقدس (فرآن کریم)، زبان، فلسفه، و حکمت؛ چهارم، تثبیت واژگان بر اساس اصیل ترین دامنهٔ معنایی آنها.

بدیهی است که کنکاش توأمان در حوزههای گفتاری و نوشتاری معماری مستلزم یژوهشی وسیع است. از سوی دیگر، با محدود کردن یژوهش به حوزهٔ نوشتاری و متون معماری درمی پاییم که هر یک از نظریه پردازان این حوزه، واژه یا واژگانی را برای اشاره به خود اثر به کار بردهاند. در حالی که تعداد کمی از آنها تعریف خاصی از ظاهر بیان کردهاند. هرچند تمامی این آرا می توانند در نزدیک شدن به افق معنایی واژگان کارآمد باشند، اما ناگزیر از محدود کردن دامنهٔ متون هستیم. در این مسیر نظراتی که با ظاهر برخوردی محوری داشته و تعریفی از آن بیان نکردهاند، کارآمدترند. واژگان استفاده شده در این آرا گسترهٔ کلمههای کلیدی دلالتگر ظاهر را در حوزهٔ معماری تشکیل میدهند. از آنجا که معماری عرصهٔ ساخت واژگان نیست و کلمههای مطلوب آن را نظریه پردازان و یا مترجمان از حوزههای دیگر به امانت می گیرند، لازم است که قابلیت کلمهها در انتقال معانی بیانشده در جایگاه اصلی آنها، یعنی زبان، فلسفه، و حکمت، بررسی شود. تطبیق معنای واژه در حوزهٔ معماری با معنای واژه در حوزههای سازندهٔ آن، امکان تثبیت کلمه و تدوین سلسلهمراتب میان کلمهها را فراهم و زمینه را برای رسوخ به دیدگاه پشتیبان آنها ایجاد می کند. در این یژوهش منابعی از چهار حوزهٔ معماری، زبان، فلسفه (و نقد ادبی)، و حکمت بررسی شده است.



حوزهٔ معماری «form» را در معنایی ویژه استفاده کرده است. ۲۰ کلمههای فارسیای که در ترجمهٔ متون منابع این یژوهش مترجمان در برابر این واژگان قرار دادهاند شامل «شکل، تصویر، صورت، نقش، و فرم^{۲۱}» است.^{۲۲} بدیهی است که ترجمهٔ این لغات در دیگر حوزههای زبان فارسی یا حتی در حوزهٔ معماری به طور عام مورد نظر نیست؛ تنها لازم است مشخص شود که این کلمهها، با نقش کلیدیشان در دیدگاههای مطرح، با چه واژگانی در زبان فارسی معادل دانسته شدهاند. ۳۳ علاوهبر این، کلمههای «نقش» ۳۴، «صورت»۲۵، «وجه» ۲۶ در برخی آرای تألیفی فارسی ۲۷، در اشاره به ظاهر، استفاده شدهاند. این واژگان نیز مجموعهای محدود از میان همهٔ «واژگان دلالتگر ظاهر در زبان فارسی» ۲۸ است۲۹ و همچنین «واژگانی

۱۲. برخی از آرای ساختارگرایی، یدیدارشناسی، و ساختارشکنی که در أنها ظاهر محور نظر است. ۱۳. علاوهبر این واژگان دو واژهٔ morph با ریشــهٔ لاتین و morph با ریشهٔ آلمانی با وجود متداول بودن در ادبیات نظریه پـردازان معماری از دامنهٔ ی این پژوهش خارج هستند.

Christian Norberg-Schulz, Architecture: Presence, Language and Place. 15. Louis I. Kahn

۱۶. نک:

Ulrich Conrads, Programs and Manifestoes on 20th Century Architecture.

۱۷. نک: Rudolf Arnheim, The Dynamics of Architectural Form. 18. Christopher Alexander, The nature of Order, book 1-2. p. 432. 19. Peter Eisenman 20. Charles Jancks & Karl Kropf, Theories and Manifestoes of Contemporary Architecture, pp. 376, 377. معنایے، که هريک از اين نظریه پردازان بر این واژگان حمل می کنند، در بخشهای بعدی نوشتار

بررسی خواهد شد. ۲۱. على رغم متداول بودن واژهٔ «فرم» در زبان غیررسمی، معادل فارسی به حساب نمی آید و از دامنهٔ واژگان حذف خواهد شد. ۲۲. منبع هريک از اين معادلها در بخش بعدى نوشتار خواهد آمد.

۲. گسترهٔ معنایی هریک از واژگان کلیدی دلالتگر ظاهر اثر، در حوزهٔ معماری

استفاده شونده در ترجمهٔ متون فلسفه و علوم اجتماعی» ۳۰ هستند. ۳۱

دستهٔ اول از واژگان تحت بررسی، واژگان کلیدی در نظریات غربی و به زبان انگلیسی هستند که معادلهای رایج آنها در متون تخصصي معماري به زبان فارسي نيز آورده شده است. :shape

الف. شكل ٣٠٠؛ ظاهر صرفا ديدني شيء، بدون توجه به ارتباط آن با امور ینهان (در برابر فضای خالی)۳۳

ب. ظاهر ملموس و دیدنی شے ، که آخرین مرحلهٔ ورود ساختارهای ثابت و پنهان جهان به عالم ماده است.۳۵

(تصویر) ۳۶؛ «بیان مادیت یافتهٔ حضور»، «آنچه جهان خود را باز مى نماياند».

:figure

:image

الف. (نقش) ۳۷؛ ظاهری مشخص در زمینه (در برابر زمینه) ب. (صورت) ۳۸؛ ظاهر دیدنی پ. (صورت)^{۳۹}؛ تجلی خاص و بیرونی امر کلی، «جسمانیتی

اصل متن و ترجمهٔ آنها به زبان فارسی است. فهمچنین متون تألیفی فارسی در زمینهٔ معماری نیز، که واژگان دلالتگر ظاهر را در معنایی ویژه به کار بردهاند، بررسی می گردد. تفحص در حوزهٔ زبان شامل جستجوی طیف واژگان دلالتگر ظاهر و دامنهٔ معنایی آنها در زبان فارسی، عربی ، و انگلیسی است که از طریق فرهنگ طیفی و تزاروسها و همچنین فرهنگهای لغت در هر سه زبان محقق میشود. ۷ گفتنی است که دامنهٔ جستجو در عرصهٔ زبان عربی به متن *قرآن کریم* و ترجمهها و تفاسیر معتبر آن کشیده شده است. ۸ در تطبیق واژگان در دو زبان فارسی و انگلیسی، فرهنگهای گزارشگر استفاده شده است. ۹ تفحص در حوزهٔ فلسفه، حکمت، و نقد ادبی (هنری) از طریق مراجعه به فرهنگنامهها یا اصطلاحات و مفاهیم فلسفه و نقد و همچنین تاریخچهٔ این حوزههای فکری صورت گرفته است.

در حوزهٔ معماری به برخی از نظریهها در گرایشهای

ساختارگرایی، پدیدارشناسی و ساختارشکنی مراجعه خواهد شد؛

از جمله آرای رودلف آرنهایم، کریستوفر الکساندر، لویی کان،

کریستین نوربرگ شولتز و پیتر آیزنمن. ٔ این مراجعه شامل

۱. کلمههای کلیدی دلالتگر ظاهر اثر، در حوزهٔ معماری

از میان «مجموعه کلمههای عام اشاره کننده به ظاهر در زبان انگلیسی ۱۰۰°، واژگان « form و image و figure و shape» در برخی از حوزههای نظری معماری^{۱۲} «واژگان کلیدی» هستند ۱۳؛ واژههای «figure» و image و از «form کریستین نوربرگ_ شولتز، یکی از متفکرین پدیدارشناسی به مثابه واژگانی با معنایی خاص به کار برده است. ۱۴ واژهٔ «form» از جمله واژگان خاص در ادبیات لویی کان ۱۵ است. ۱۶ واژگان «shape و figure و form در دامنهٔ واژگان رودلف آرنهایم دیده مى شوند. ۱۷ كريستوفر الكساندر واژگان «form و shape» را به کار میبرد. ۱۸ پیتر آیزنمن ۱۹ اندیشمند دیدگاه ساختارشکن هم در

200 B	
77	۶١

۲۳. از ایـن منظـر میتوان در پایان پژوهـش محکی نیـز در اعتبار لغات ترجمهشده یافت یا گزینههایی برای ترجمهٔ رساتر در اختیار گرفت.
۲۴.هادیندیمی، «حقیقتنقش» ص ۹۱. دادی ندیمـی، «درسهایی از معاری سنتی ایران»، ص ۱۰۱.

۲۷. آنها که تعریفی (خاص) از ظاهر بیان که دواند.

۲۶. همان، ص ۱۰۴.

۲۸. «شکل، صورت، مشال، تمثال، عکس، نگاره، تصویر، نصودار، قالب، الگو، بافت، ساختار، طرح، ترکیب، چارچوب، سبک، وضع، حالت، هیئت، قاله، نما، ریخت، سر و وضع، روی، قیافه، چهره، پیکر، هیکل، قواره، اندام، نقش، نقش و نگار، علامت، نیمرخ، رخ، طرح بیرونی، شبح، سایه نما، نمونه، طرح کلی، آرایش، تندیس،عارض، طرح کلی، آرایش، تندیس،عارض، عین، شیء، نمود، جلوه، اثر، شمایل » ۲۰. نک: جمشید فراوی، فرهنگ

۳۰. «شـکل، صورت، نمونـه، قالب، فرم، شـیوه، پیکر، ریخت، هیئت» در برابر form, «تصویـر، نگار، صورت خیالی، صورت ذهنـی، نگاره، تخیل، دهنـی، انـگاره، نقش، عکـس، پی انـگاره، در برابـر image، «پیکـر، شـکل، پیکره، سـیما، نگاره، عکس، تصویر، هیئت، رقم، صورت، ریخت» در برابـر figure، «شـکل، صورت، ریخت، میئت، رقم، صورت، ریخت، shape، «شـکل، صورت، ریخت، هیئت، پیکر» در برابر shape، «شـکل، صورت، ریخت، هیئت، پیکر» در برابر shape

ت ۱. گسترهٔ معنایی واژگان انگلیسی و فارسی، دلالتگر ظاهر در حوزهٔ معماری؛ مأخذ: نگارنده.

که ارتباط زمین و آسمان را (به گونهای) بیان می کند». form:

الف. وجه دیدنی و صرفاً مادی شیء ۴۰۰

ب. مظهرِ ماده، زاده و نتیجه شده از ماده و نه در بر دارندهٔ آن 'آ پ. (صورت) 77 ؛ وجه دیدنی شیء که کیفی هایی ذاتی دارد. ت. (فرم) 77 ؛ «تمایشی از الگوهای جوهریِ پنهان»، ساختار شیء 77 ث. (صورت) 67 ؛ معنای ذاتی نهفته در پس ظاهر، «مُثل افلاطونی».

ج. انتظامی از نیروهای جوهری، امری ثابت، فاقد جسمیت و پنهان، در عین حال عامل شکل گیری جسم. ۴۶

چ. شیوههای کلی و ثابت وجود، منشاء نمود بیرونی شیء، ماهیت شیء، *7

دستهٔ دوم، واژگان کلیدی اشاره کننده به ظاهر در نظریات معماری به زبان فارسی هستند که باید بررسی شوند.

«نقش»؛ وجه ملموس رمزی، آنچه «به حقیقتی پنهان اشاره دارد». $^{^{*}}$

«صورت»؛ هندسه، «اندازه، ماهیت، کیفیت»، «پنهان ِ دست یافتنی » * *

«وجه»؛ «نشانگر هدفمندی حیات و هستی»^۵، «اصل (معنایی) انکارناپذیر در صورتپذیری معماری»^۵

با توجه به گسترهٔ معنایی کلمههای مورد نظر، درمی یابیم که واژگان اشاره کننده به ظاهر، در حوزهٔ معماری، چهار کاربرد عمده دارند (ت ۱).

دیده می شود که در هر دو زبان، با عمق یافتن معنای واژهٔ دلالتگر ظاهر، تعداد کلمه ها محدود می شود. به این ترتیب واژگان محدودی (تنها form، صورت و وجه) معانی گستردهای دارند و به سطوح گوناگون ظاهر در نسبت با ابعاد پنهان آن دلالت دارند. بررسی اصالت چنین کاربردهایی برای واژگان مورد نظر، که امکان اصلاح و تثبیت آنها را فراهم می آورد، تنها از طریق رجوع به حوزههای سازندهٔ واژه میسر است.

کلمههای فارسی	کلمههای انگلیسی	گسترهٔ معنایی کلمههای دلالتگر ظاهر در حوزهٔ معماری	
شکل، نقش، صورت	shape و figure و form	دلالت بر «بخش ملموس و مرئی اثر»، بدون در نظر گرفتن خاصیت بازنمایی آن از امری دیگر یا امر درونی	١
تصویر، صورت، (نقش) ^{۵۲}	image و figure و form	دلالت بر «بخش ملموس و مرئی اثر» که تجلی امری دیگر است	۲
_	form	دلالت بر «ساختار اثر»	٣
صورت، وجه	form	دلالت بر «ماهیت اثر»	۴

۳. رجوع به حوزههای سازندهٔ واژگان

برای یافتن جایگاه اصیل واژگان ذکرشده، لازم است به ریشهٔ واژگان، کاربرد آنها در متون مقدس، و جایگاه آنها در حوزهٔ فلسفه و حکمت مراجعه شود. این تفحص به تناسب وجود واژگان انگلیسی و فارسی در این دو حوزهٔ زبانی انجام میشود.

۳. ۱. جستجو در حوزهٔ زبان انگلیسی

در این حوزه، لازم است که این کلمهها را از چند زاویه بررسی کنیم.

۳. ۱. ۱. نگاهی به کلمهها، در زبان انگلیسی

حوزههای معنایی واژهٔ shape در زبان انگلیسی شامل «حدود و لبههای بیرونی شیء»، «شبح»، «حالت و وضعیت»، «عوارض و مشخصه»، و «ساختار» است د. این واژه، از ریشهٔ ژرمنی «skap» یا «gesceap» به معنی «ظاهر بیرونی» و همچنین «sceppan» به معنی «ساختن» است. 16 figure در سه معنای «شکل بدن»، «تصویر یا مدل»، و «نمودار» به کار میرود. 6 (شهر پاین «figure» است که از «dheigh» ابه معنی «ساختن» آمده است. 16 bigure چهار دسته معنا دارد؛ «تصویر اعتقاد»، «تصویر ذهنی»، «تصویر یک شخص یا یک



و figure نیز در زمرهٔ واژگان کلیدی در حوزهٔ فلسفه مطرح شدند. گفتنی است که در فلسفهٔ مدرن، واژهٔ image بسیار متداول تر از دیگر واژگان است. این امر با توجه به اهمیت یافتن ذهنیت در این دوران و غلبهٔ آن بر عینیت، پذیرفتنی است. مفهوم عمدهٔ استنباطشده از image در فلسفهٔ مدرن، «تصویر ذهنی تشکیل شده در مغز در اثر ادراک حسی»^{۲۸}، «وهم»^{۸۸}، «کلیت انتزاعشده» ۶۹ از شیء در ذهن است. این تصاویر «ملموس و خاص» و «متعلق به جهان ذهن» هستند. بنقش اصلی تصاویر ذهنی در این دوران، «فراهم آوردن امکان شناخت از طریق واسطه گری میان ادراک حسی و ادراک عقلی است» ۱۷. این نقش، رفتهرفته و با کشف جهانی غیرتصویری، که می تواند بر اساس روابط ریاضی شکل گیرد و به ادراک درآید، کمرنگ می گردد. به این ترتیب تصور به بیانی شخصی از رویاهای هنرمند و ابزاری کارآمد، تنها در عرصهٔ هنر، تقلیل مییابد.۲۲ بنا بر این کاربرد این واژه در دلالت به امر بیرونی، در حوزهٔ فلسفه، از دست می رود. مهمترین کاربرد figure در فلسفهٔ مدرن، آن است که آن را یکی از دو اصل اساسی تشکیل دهندهٔ عالم بدانیم (در فلسفهٔ دکارت)؛ «امری عینی و مستقل از ادراک انسان» $^{\gamma\gamma}$. اما ابهام در چگونگی ارتباط این دو اصل به این واژه نیز رسوخ کرده است. بنا بر این figure به بعد ملموس پدیده، که در ارتباط با امری

هرچند واژهٔ form در سال های آغازین فلسفهٔ مدرن در معنای ارسطویی آن به کار می رفت ۲۰ با مطرح شدن «فرمهای پیشینی» که کانت بیان کرد، این کاربرد تغییر یافت. «فرمهای پیشینی»، که به مثابه هندسهٔ ذهنی انسان محسوب می شدند، form را از امری مربوط به شی ء به امری ذهنی بدل ساختند. مرحلهٔ بعدی تغییر معنای این واژه مربوط به انتساب آن به پدیدهای ملموس طبیعی و سخن گفتن از «فرمهای طبیعی» است، که در دوران بعد از کانت اتفاق افتاد. ۲۰ از این زمان به بعد و به خصوص از آن زمان که هگل آن را به کار برد، این واژهٔ form به دلالتگری بر «امر

شیء، تصویر در آینه»، «توصیف» هٔ آن imago لاتینی به معنی «بدلسازی کردن، پیکره و تصویر هٔ است. مٔ معانی عمدهٔ form، «نوع و گونه»، «سبک، روش و طریق»، «شکل ظاهری» و «ساختار» است. و «ساختار» است. و شالب، کالبد، الگو، و فطرت» است. با عبارت «a mould»، «قالب، کالبد، الگو، و فطرت» است. م

به این ترتیب، واژگان « shape و figure و figure و image و figure و shape و figure و figure و figure و form در حوزهٔ زبان، به «ظاهر بیرونی»، دلالت دارند. در این میان shape و form با داشتن معنای «ساختار»، گسترهٔ معنایی عمیق تری نسبت به دو واژهٔ دیگر می یابند. دامنهٔ معنایی واژهٔ form با دلالت بر «طبیعت و ماهیت» از shape هم عمیق تر است.

۳. ۱. ۲. نگاهی به کلمهها، در حوزهٔ فلسفه

از میان واژگان کلیدی دلالتگر ظاهر که در حوزهٔ معماری متداول کارآمد، تنها در عرصهٔ هنانی هستند، form تنها واژهای است که در حوزهٔ فلسفهٔ قدیم، نقشی کارآمد، تنها در عرصهٔ هنانی کلیدی دارد. قرارگیری این واژهٔ لاتین و معادل واژهٔ یونانی مهمترین کاربرد re باین انتخاب هوشمندانه و معافی در تاریخچهٔ آن بهشمار آورد. را یکی از دو اصل اساس این انتخاب هوشمندانه که حاصل فهم دقیقی از معنای هر دو داری این از دو اصل اساس و مهنوم هم دو به در معنای ارسطوییان، چگونگی ارتباط این دو معنی و کلی، و حقیقی هر پدیدار و هم به مفهوم «وجه فاعلی، پنهان، ثابت، هرچند واژهٔ form دارد. این و حقیقی هر پدیدار و هم به مفهوم «وجه فاعلی، پنهان، شابت، اشاره دارد. کلی، و حقیقی هر پدیدار و هم به مفهوم «وجه فاعلی، پنهان، شابت، اشاره دارد. این دو دسته مفهوم که توالی زمانی دارند، تنها معانی ارسطویی آن به کار میرف فلسفی واژهٔ form تا پیش از فلسفهٔ مدرن هستند.

تغییرات اساسی در تفکر بشر در دوران رنسانس و تهی شدن idea از معنای عینی، شکافی میان form و idea حاصل کرد و کاربرد بسیار متفاوتی برای form ایجاد کرد. این تفاوت چنان است که امروزه برای جلوگیری از خلط معانی از واژهٔ form یا form دلالت بر معنای باستانی form استفاده می شود. علاوه بر این، از این دوران به بعد و به تناسب تغییرات، کلمههای image

۳۱. نک: ماری بریجانیان، فرهنگ اصطلاحات فلسفه و علوم اجتماعی.
۳۲. در واژگان مذکور، مفاهیم حمل شده ببر واژگان از متن اصلی استخراج شده و واژهٔ معادل در داده شده است. برخی متون تاکنون ترجمه نشدهاند و واژهای معادل در بربر معنای آنها قرار ندادهایم.
۳۳. کریستوفر الکساندر، سرشت نظم؛ ساختارهای زنده در معماری، حص ۱۴۶.

34. Alexander, Christopher, "The nature of order", book 1, p.179.

جان لنگ در کتاب آفرینش نظریهٔ shape (good) از دید نظریه پردازان گشتالت پرداخته است. ذکر این معنا در تکمیل مفاهیم همراه این واژه لازم است. این نظریه پردازان برای «شکل خوب ه، ویژگیهایی صرفاً ظاهری تعیین کرده و به منشاً و چگونگی ایجاد این ویژگیها در شکل نمی پردازند.

۳۵. در دیدگاه لویی کان؛ (http://archiperspecta.com). ۳۶. کریستین نوربرگ-شولتز،معماری،

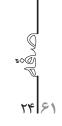
حضور، زبان، و مکان، ص ۱۱. ۳۷. رودولـف آرنهایم، پویهشناســی صور معماری، ص ۱۰۳.

۳۸. کریســتین نوربــرگــ شــولتز ، همان، ص ۱۹۰.

۳۹. کریستین نوربرگ شولتز، همان، ص ۱۷۵.

۴۰. معنای اول و دوم، در دیدگاه پیتر آیزنمن آمده است.

41. Charles Jancks , Karl Kropf , ibid, pp. 376



۴۲. رودولف آرنهایم، همان جا. ۴۳. کریسـتوفر الکسـاندر، ۱۳*۲. المتهایی بر ترکیب فرم،* ص ۲۳. 44. Christopher Alexander, *The Nature of Order*, book2, p. 432.

۴۵. رودولف آرنهایم، همان، ص ۳۳۹. ۴۶. در دیدگاه لویی کان (ibid). ۴۷. نک:

Christian Norberg-Schulz, ibid. هـادی ندیمی، «حقیقت نقش»، ۴۸. هـادی ندیمی، ص ۱۹۹.

۴۹. همان، ص ۱۰۱.

۵۰. هـادی ندیمـی، «درسهایی از معماری سنتی ایران»، ص ۱۰۴.

۵۱. همان، ص ۱۰۵.

۵۲. کلمههای فارسی درون گیومه، از آرای تألیفی در حوزهٔ معماری در زبان فارسی اخذ شدهاند و ترجمه نیستند. 53. "the outer form of something", "something that you can not see well because it is faraway orther is not enough light", "the condition of something, especially in relation to its ability to be effective or successful","the features or qualities of something", "the correct order, arrangement, or structure of something". 54. http://etvmonline.com 55. "the shape of the body of someone you do not know", "a picture or model of someone", "a drawing in a book that gives in formation". 56. http://.etymonline.com

بیرونی» تبدیل شد و در برابر «محتوا» تقرار گرفت. این معنای جدید به دیگر حوزهٔ فکری مهم در دوران مدرن نفوذ کرد و تقویت شد. واژهٔ shape از واژگان کلیدی فلسفه محسوب نمی شود.

۳. ۱. ۳. نگاهی به کلمهها در حوزهٔ نقد ادبی ۳

تمرکز بر ظاهر اثر، از قرن هجدهم به بعد و در عرصهٔ نقد ادبی رایج شد. نقد ادبی، سرچشمهٔ نقد هنری، در ادوار بعدی چنان اهمیت یافت که حتی از فلسفه نیز پیشی گرفت. به طوری که واژگان کلیدی این حوزه به فلسفه راه یافتند.

در این حوزه، image به سه معنای برداشت شخصی انسان در مواجهه با اشیاء، اثر هنری نمادین، و کلمه ها یا عبارات استعاری به کار رفته است. ^۸ در حالی که figure معنای «نماد و بازنمایی گرافیکی» دارد. ^۸

در دیدگاههای اولیه در عرصهٔ نقد ادبی، با تأثیر از نظریات بنهان پدیده استفاده می شده دیگر در فلسفی، form در برابر محتوا دانسته می شد و پیوندی ناگسستنی کاربرد نداشته و بالعکس. این امر را می تو استوار بر «ظاهر بیرونی قابل ادراک اثر»، به تدریج از اهمیت غربی و تغییر معنای این واژه دانست. محتوا، امر ماوراء form کاسته شد. آاین ظاهر، شامل «اجزای تخصصی، دیگر معنای ساختار را نمی تشکیل دهندهٔ اثر، بدون در نظر گرفتن معنای آنها» و «روابط معنایی واژهٔ shape گار می و روابط بین این اجزا» است. آم در چنین دیدگاههایی form «کلیت» معنایی واژهٔ shape گار می و «ساختار» مطرح می شود، اما از این مرتبه فراتر نمی رود و «ساختار» مطرح می شود، اما از این مرتبه فراتر نمی رود و «ساختار» مطرح می شود، اما از این مرتبه فراتر نمی رود و در نقد هم به تصویر و نسخهٔ بازس از معنای ماهوی آن سؤال نمی شود. نکتهٔ مهم در اینجا این دلالت دارد. figure تغییری تدریجی در کاربرد و معنای این واژه به چشم در اینجا می دیدگاهها، تغییری تدریجی در کاربرد و معنای این واژه به چشم محتوا»، به تدریج به «ظاهر مشهود و تجلی محتوا»، به تدریج به «ظاهر مشهود و تجلی محتوا»، به تدریج به «ظاهر مشهود و خودبسنده»، شامل عناصر محتوا»، به تدریج به «ظاهر مشهود و خودبسنده»، شامل عناصر منتا بر این چگونگی کاربرد این واژه تشکیل دهنده و نسبت بین آنها تقلیل می بابد. آم

در حوزهٔ نقد ادبی، shape عموماً واژه ای است که بیشتر در هنرهای انتزاعی (دوبعدی) مطرح است، در کنار نظم، توالی، و… یکی از «نمودهای ملموس ساختار» محسوب می شود. گم

۳. ۱. ۴. امکانسنجی تثبیت واژگان کلیدی دلالتگر ظاهر اثر معماری، در زبان انگلیسی

با بررسی چگونگی کاربرد واژگان مورد نظر در این پژوهش در حوزهٔ زبانی انگلیسی، فلسفه، و نقد ادبی، چهار محور معنایی در حوزهٔ معماری این واژگان تأیید می گردد. همچنین دامنهٔ معنایی هر واژه در هریک از حوزهای مذکور تبیین می شود (ت ۲).

چنان که مشهود است، دامنهٔ معنایی این واژگان در حوزههای گوناگون، لزوماً یکسان نیست. معنای همهٔ واژگان در حوزهای تخصصی به نسبت حوزهٔ عام زبان، محدود شده است. در این میان معنای form، که گروهی شامل وجه پیدا و پنهان را در حوزهٔ زبان شامل می شود، در فلسفه و نقد ادبی به دو معنای متقابل تقلیل یافته است. توجه به تاریخچهٔ هر دو حوزهٔ فکری نشان میدهد که این دو معنای متقابل در ادوار گوناگون بر این واژه حمل شدهاند؛ یعنی در جایی که form به معنای وجه ینهان پدیده استفاده می شده دیگر در معنای وجه دیدنی آن كاربرد نداشته و بالعكس. اين امر را مي توان حاصل تطور ديدگاه غربی و تغییر معنای این واژه دانست. shape در حوزههای تخصصی، دیگر معنای ساختار را نمی رساند و تنها در اشاره به وجه دیدنی پدیده به کار می رود. بنا بر این علی رغم دامنهٔ معنايي واژهٔ shape، اين واژه تا حد واژگان figure و shape محدود می گردد. image در فلسفهٔ کاربردی در اشاره به ظاهر ندارد و در نقد هم به تصویر و نسخهٔ بازسازی شده و بدل از شیء دلالت دارد. figure تنها واژهای است که دو معنای آن در اشاره

با استناد به قابلیت واژهٔ form در انتساب به گسترهای از معانی، شامل وجه پیدا و پنهان، می توان این واژه را در همهٔ این معانی به کار برد. بنا بر این چگونگی کاربرد این واژه در آرای بررسی شده در حوزهٔ معماری، درست به نظر می رسد. در این صورت چنانچه form در اشاره به ظاهر به کار رود می تواند نسبت ظاهر با مراتب پنهان باطن و معنا را به ذهن متبادر کند. چنین کاربردی برای این واژه



57. "an opinion that people

something, which may not be true", "a picture or idea

of something in your mind",

represents a person or thing

"a photograph, painting, or other work of art that

art, what you see when

you look in a mirror", "a

have about someone or

۳. ۲. جستجو در حوزهٔ زبان فارسی و عربی

در اینجا مناسب است که نگاهی به واژگان مذکور در زبان فارسی و عربی و منابع قرآنی و اسلامی بیردازیم.

«شکل، تصویر، نقش، و صورت» معادل واژگان انگلیسی در منابع معماری این پژوهش هستند. این واژگان بسیار محدودتر از واژگان استفادهشده در ترجمهٔ متون علوم انسانی و حتی واژگان معادل، در ترجمهٔ متون معماری هستند. مبنای انتخاب این واژگان، انتخاب متون اصلی و ترجمههای آن متون بوده است. «نقش، صورت، و وجه» نیز از متون تألیفی معماری به زبان فارسی اخذ شده که خود بسیار محدودتر از واژگان دلالتگر ظاهر در زبان فارسی هستند. «شکل» در معنای «مانند، شبه، مثل، همانندی، سیرت و مذهب، صورت چیزی خواه محسوس باشد و یا موهوم، یوشیده شدن کاری» به کار می رود. ۸۷ «تصویر» یعنی «صورت، نقش، رسم، شبیه، پیکر، نگار، بت، شکل، صورت کشیده شده ای بر روی صفحهٔ کاغذ و یا یردهٔ نقش شده، تندیس ». ۸۸ «نقش» حامل معنای «حفره، اثر و نشانی که از کسی یا چیزی باقی بماند، صورت، تصویر، رسم، ترسیم، شبیه، تمثال، نگار، پیکر، صورت ظاهر، نوشته، خط، آنچه بر نگین انگشتر یا بر سکه حک کنند»

می تواند نمایندهٔ دستگاه فکری طولی (سلسلهمراتبی) باشد و مرتبهٔ	
مورد اشاره را، که لزوماً پیوندی عمیق با معنایش دارد، بنمایاند.	

چنانچه بخواهیم به تاریخچهٔ کاربرد واژهٔ form (معانی متقابل و نه طیفی آن) توجه کنیم، به منظور اجتناب از خلط معانی، می توان این واژه را با یکی از معانی اش متناظر کرد؛ یعنی با معرفه کردن واژهٔ **۳۰ .۲ .۱ نگاهی به کلمه ها در زبان فارسی** form از طریق حرف the و یا استفاده از حرف بزرگ در آغاز آن، به شکل Form، چنان که در فلسفه کاربرد دارد، راه حل مناسبی در واضح کردن این واژه و در عین حال از دست نرفتن معنای آن به کار بست. در این حالت Form می تواند بر «معنا» دلالت داشته باشد و form، به «ظاهر دربر گیرندهٔ محتوایی به غیر از خود» و «ساختار». در صورتی که نیاز به دقت بیشتری در انتخاب واژگان باشد، می توان از واژگان دیگر موجود در اشاره به ظاهر دیدنی بهره جست و form را تنها در اشاره به «ساختار» استفاده کرد. در این صورت از ميان image و figure و shape كه قابليت انتساب به «ظاهر دربر گیرندهٔ محتوی» را دارند، shape و figure مناسبترند؛ پیوند عمیق image با معنای «تصویر» و «تصویر ذهنی»، از مناسبت این واژه در دلالت بر ظاهر، کاسته است. بنا بر این ممکن است shape و figure در دستگاههای فکری سطحی تر و یا هنگامی که رویه و سطح صرفا ظاهری پدیده، بدون در نظر داشتن نسبت آن با معنایش در نظر است، به ظاهر دلالت کنند.

,
description of something that
uses language or combine
side as in an interesting way".
58. http://www.
macmillandictionary.com/
thesaurus
59. copy, statue, picture
60. http://etymonline.com
61. "a type of something",
"the particular way in which
something appears or
exists", "a shape of someone
or something", "the structure
of a piece of writing or
music or a painting".
62. http://etymonline.com
توضیح اینکه، این محورهای معنایی
شامل معانی مرتبط با ظاهر است.
بعضــی از ایــن واژگان محورهــای
معنایی دیگری هم دارند.
۶۳. یواخیم ریتر و دیگران، <i>فرهنگنامهٔ</i>
تاریخی مفاهیم فلسفه، ص ۲۸۸.
رت ۲ گستیهٔ معنار کامهرای

	در حوزهٔ فلسفه در حوزهٔ نقد ادبی							در زبان انگلیسی				گستره ی معنایی	
form	shape	figure	image	form	shape	figure	image	form	shape	figure	image	کلمههای دلالت گر ظاهر	
												دلالت بر«بخش ملموس و مرئی» شیء، بدون در نظر گرفتن نمایاننده بودن آن	١
												دلالت بر «بخش ملموس و مرئی» شیء که تجلی امری دیگر یا درون شیء است	۲
												دلالت بر «ساختار» شيء	٣
												دلالت بر «ماهیت و طبیعت» شیء	۴

ت ۲. گسترهٔ معنایی کلمههای دلالتگر ظاهر در زبان انگلیسی، حوزهٔ فلسفه، و حوزهٔ نقد ادبی؛ مأخذ: نگارنده.

78 81

۶۴ این انتخاب نخستین بار در قرون وسطی صورت گرفت.

65. Paul Edwards, The Encyclopedia of Philosophy, vol. 3,4,p.118-vol. 5,6, p. 322; Paul Friedlander, PLATO , The Dialogues Second and Third Periods, p.198, 319. 66. Aristotle, Metaphisics: vii-x:zeta, eta, theta, iota, p. 14; Paul Edwards, ibid,vol. 1,2, p. 160. 67. S.J Fredrick Copleston, A History of Philosophy, vol. 4, p. 184. 68. Ibid, vol 5, p. 24. 69. Ibid, p. 216. 70. Ibid, vol. 8, p. 451. 71. Ibid, vol. 6, p. 256. 72. Ibid, vol. 9, p. 291. 73. lbid, vol. 5, p. 294. 74. Ibid, vol. 4, p. 297. 75. a priori forms 76. Ibid, vol. 7, p. 353. 77. Content 78. Michael Inwood, A Hegel Dictionary, pp. 109,110. ٧٩. این نظریهها مرجع نظریههای هنری هستند. 80. Lawrence Shaffer,

Encyclopaedic Dictionary Of Literary Criticism, pp. 231,232. 81. Ibid. p. 178.

۸۲. نک:

Richard Harland, Literary Theory from Plato to Barthes, an Introductory History.

۸۳ بابک احمدی، حقیقت و زیبایی، ص ۳۰۴.

است. «صورت» در مقایسه با این واژگان دامنهٔ معنایی وسیعتری دارد و به معنای «هیئت، خلقت، شکل، تمثال، نقش، نگار، چهره، رخ، وجه، طلعت، تصویر، عکس، ظاهر، حس، دید، قالب، جسم، كالبد، چونى، چگونگى، كيفيت، تصور، آنچه به يكى از حواس ظاهر درک شود، گونه، جنس، نوع، صورت ظاهر» آمده است.^{۸۹} دامنهٔ معنایی «وجه» نیز به مانند «صورت» وسیع است. بهعلاوه در این واژه معانی رفیعی بیان میشود. «وجه» به معنای «روی و چهره، صورت، هي يت، پيکر، سيما، ديدار، شکل، نمايش، عين چیزی و خود چیزی، کیفیت، چگونگی، طریق، راه، ذات و حقیقت چیزی، آنچه انسان بدان توجه کند، رضا و خوشنودی، بزرگی و منزلت، سوی و کرانه، جهت، قصد و نیت» است. ۹۰

با توجه به این معانی به نظر می رسد که، معنای واژگان «شکل، تصویر، و نقش» به «ظاهر دیدنی»، که خود می تواند جلوهٔ امری دیگر باشد، محدود می شود. در حالی که «صورت» می تواند علاوهبر این معنی، به «نوع و گونه»ی پدیده هم اشاره داشته باشد.۱۹ در «وجه» ضمن دلالت بر همهٔ این معانی، بر «ذات و حقیقت» شیء نیز اشاره میشود و به همین دلیل عمق معنایی زیادی دارد.۹۲

۳. ۲. ۲. نگاهی به کلمهها در زبان عربی و قرآن کریم

همهٔ واژگان «شکل، تصویر، نقش، صورت، و وجه» اصلا عربی هستند. چگونگی کاربرد این واژگان را میتوان در متن مقدس قرآن کریم، اصیل ترین منبع در فهم جایگاه واژگان، جستجو کرد. همچنین در خصوص این کلمهها، امکان رجوع به ریشهٔ آنها و دریافت یارهای معانی از این طریق هست.

واژهٔ «نقش» در قرآن کریم استفاده نشده است. اما معنای آن، در زبان عربی، «رنگ آمیزی و تزیین کردن، اثر روی زمین، تصویری که روی چیزی می کشند» است.۹۳

«شکل»، به معنی «گونه و نوع» 16 ، تنها یک باردر قرآن به کار رفته است. ۹۵ این واژه در زبان عربی به معنای «مشتبه و مبهم شدن»، «به تصویر کشیدن (در آمدن)»، «همانندی، شباهت،

تصویر، مثل و مانند، هدف، قصد، زیبایی منظر»، «راه و روش و نیت» است. ۹۶ می توان گفت که ، شکل امری غیر خود را می پوشاند. واژگان «صَوَّرَ»، «صُور»، «صورهٔ» و «مصوَّر» در قر*آن کریم* استفاده شدهاند. ۷۰ در این آیات، «صَوَّرَ»، به معنای «پرداختی پس از خلق کردن» است و تنها در خصوص خلقت انسان به کار می رود. ۹۸ به این ترتیب صورت بخشی مرحلهٔ پایانی از مراحل خلقت انسان است که در آن «یرداخت»ها و «آراستن»های نهایی انجام مى يذيرد. اين واژ، مسير از كل به جزء خلقت الهي و تحقق خلقت در عالم ماده را نشان می دهد. «صُور» و «صورهٔ» ۱۰۰ که شکل مفرد آن است، به معنای «ظاهر انسان»۱۰۰۰و«عامل متمایز کنندهٔ پدیدهها از غیر»۱۰۲ که امری پنهان است، در قرآن آمدهاند. «مصوِّر»۱۰۳یکی از اسمهای خداوند و به معنی کسی است که «پدیدآوردههای خود را طوری آفریده که به یکد یگر مشتبه نشوند»*۱۰. معنای صَورَ، در زبان عربی، یعنی «ترسیم کردن»، «به ذهن آوردن»، «شکل کشیدن»، «شکل، صفت، چیزی که تصور شود»^{۱۰۵} است ^{۱۰۶}. به این ترتیب صورت را ظاهری، «نماینده و تجلی امری پنهان»، به حساب آورد.

از میان همهٔ کلمههای تحت بررسی در این یژوهش، واژهٔ «وجه» بیشترین کاربرد را در قرآن کریم دارد ۱۰۷ و به معنای «روی، جهت، نیت، همهٔ وجود و حقیقت» در خصوص پدیده ها و انسان به کار رفته است.۱۰۸ اهمیت دیگری این واژه انتساب آن به خداوند، به معنای «خشنودی یا ذات» او است.۱۰۹ نکتهٔ مهم این است که «وجه منتسب به پدیدهها» و «وجه منتسب به خداوند» جنبهٔ وحدانی دارند. ۱۱۰ یعنی وجه یا «روح و حقیقت» هرچیز، از آنجا که جلوهای از خداوند است و با وجه الله نسبت دارد، «نابودنشدنی» است. وجه همچنین بیانگر جنبهٔ خلقی خداوند است و آیات او را شامل میشود. این واژه در زبان عربی هم کاربردها و معانی گوناگونی دارد و در معنای «دارای جاه و مقام، چرخاندن و در جهتی قرار دادن، به سوی کسی رفتن، با کسی روبهرو شدن، قصد چیزی کردن، سمت و سو، جانب و ناحیه، جلوی هر چیزی، صورت،



واژهٔ «صورت» نزد این حکما «اسم ظاهر» است.

در مقابل این دیدگاه، مشائیان، «صورت» را دلالت بر وجه ینهان امور به کار بردهاند. نزد این حکما «صورت»، «وجه فاعلی و اثر گذار» در برابر مادهٔ اثریذیر است. در ترکیب صورت و ماده، موجود منفرد محسوس ایجاد می شود. این وجه پنهان فاعلی در ترکیب با ماده، «ینهان ولی منفرد» و در انتزاع از ماده ـ به طور ذهنی_ «ینهان و کلی» است.۱۱۵ ملاصدرا «صورت» موجودات زنده را «نفس» آنها می داند که می تواند در مراحلی بدون نیاز به ماده وجود داشته باشد. ۱۱۶ این دسته از حکما «صورت» را در معنایی نزدیک به «اسم باطن» به کار بردهاند.

با فاصله گرفتن از فلسفه و حکمت اسلامی، در ادوار اخیر شاهد قلّت فلسفههای مؤلف در این حوزهٔ فرهنگی و زبانی هستیم. در این دوران بیشتر متون فلسفی ترجمههایی از نظریات غربی به زبان فارسی هستند. این متون یکی از مسیرهای ورود تفکرهای جدید فلسفی به حوزهٔ زبان فارسی هستند که به تبع، تغییراتی در جایگاه و معنای برخی واژگان ایجاد کردهاند. با مرور متون فلسفی، درمی پاییم که با گذشت زمان و رسیدن به حوزهٔ فلسفهٔ جدید، میزان استفاده از واژهٔ «صورت»، که واژهای پراستعمال در فلسفه است، کم شده و در عوض، واژهٔ غیرکلیدی «شکل» پرکاربرد شده است. این واژه معادلی برای واژگان لاتین form و shape است.۱۱۷ در این صورت «شکل»، با دلالت به «ظاهر دیدنی و ملموس» و نهایتا «ساختار»ی که حتی به معنایی غیر خود وابستگی ندارد، نمایندهٔ تفکرهای جدید نشانهشناسی می گردد.

٣. ٢. ٩. امكان سنجى تثبيت واژگان كليدى دلالتگر

واژگان دلالتگر ظاهر در زبان فارسی و حوزههای فکری مرتبط با آن را می توان در پنج محور معنایی در نظر گرفت. در این میان گسترهٔ معنایی واژگان در زبان فارسی، عربی، و حکمت اندکی با یکدیگر تفاوت دارد. به گونهای که بسیاری واژگان زبان ازدامنهٔ چهره» به کار رفته است. ۱۱۱ معنا و کاربرد این واژه در قرآن کریم بسیار متعالی تر از معنای آن در ادبیات عرب است و بر گسترهای معنایی از ظاهر دیدنی تا ابعاد پنهان و متعالی شیء دلالت دارد.

٣. ٢. ٣. نگاهي به كلمه ها در عرصهٔ حكمت اسلامي

یکی از منابع فهم واژگان دلالتگر ظاهر، رجوع به چگونگی کاربرد آنها در حکمت است. زیرا در این عرصه می توان دیدگاههای متناظر با واژگان را یافت و به عمق معنایی آنها یی برد.

در فلسفه و حكمت اسلامي، واژگان «صورت محسوس، صورت عینی، صورت ظاهری، ظاهر و عین» از کلمههای کلیدی دلالتگر امر مشهود هستند.۱۱۲ در این میان تنها واژهٔ «صورت» و ترکیبات آن با واژگان بررسی شده در این پژوهش، که واژگان متداول در حوزهٔ معماری هستند، مشترک است. این واژه، جایگاه و معنایی خاص در فلسفه و حکمت اسلامی دارد و می توان دو كاربرد ظاهرا متفاوت نزد حكما و فيلسوفان براي أن يافت.

اشراقیان و ملاصدرا با در نظر گرفتن معنای «حدی از تمایز» برای این واژه، همهٔ موجودات عالم را واجد صورت دانستهاند. هر پدیده، به محض تجلی یافتن و جدا شدن اعتباری از مبدأ نخستین، به گونهای از دیگر پدیدهها متمایز میشود و صورت می پذیرد. به این ترتیب از موجودات محسوس عالم مادی تا موجودات منفرد غیرمادی در عالم خیال و همچنین موجودات کلی عالم ماهیات، به اعتبار مظهریتشان از ذات خداوند «صورت» محسوب می شوند.۱۱۳ این حکما به منظور گویا کردن مقصود خود، گاه «صورت»را با واژگان دیگر ترکیب کردهاند.۱۱۴ کاربرد گستردهٔ این واژه همهٔ مراتب عالم را چون زنجیرهای به هم پیوسته معرفی می کند. بنا بر این هر مرتبه از ظاهر اثر معماری در زبان فارسی عالم، بنا به نسبتی که با پدیدههای مادون و ماوراء خود برقرار مي كند، مي تواند صورت يا معنا باشد. گرچه اين متفكران صورت را به مراتب گوناگون عالم نسبت می دهند، همواره معنای این واژه در مقام امری ظاهری مد نظرشان است. می توان گفت که

84. Lawrence Shaffer, ibid,

۸۵. در دیدگاه فرمالیسم. 86. Susanne k. Langar, Feeling and Form, p. 300. 87. http://www.vajehyab. com/dehkhoda

> ۸۸. همان جا. ٨٩. همانجا. ۹۰. همانجا.

۹۱. ترکیب «آدم صورت» به معنی «به گونــهٔ آدمی» یکــی از ترکیبات حامــل این معنا اســت که در شـعر ناصر خسرو آمده است.

٩٢. وجه خدا اگر شودت منظر نظر/ زین پس شکی نماند که صاحب نظر شوى (حافظ).

٩٣. لويس معلوف، *المنجد* ، جلد دوم، ص ۱۱۷۰.

٩۴. قرآن كريم، سورهٔ ص، آيهٔ ۵۸. ۹۵. «شاکله» نیز واژهای همریشه با «شکل» و به معنی «طریقه، مثل و مانند، هیئت و فرم» یک بار در *قرآن*، در سورهٔ اسراء، آیهٔ ۸۴ آمده است. ۹۶. به ترتیب «شَـکُلُ»، «شَـکُل و تشــكّل»، «الشــكل و الشــكل»، «الشاكله» (لويس معلوف، همان، جلد اول، ص ۵۵۳). ٩٧. آل عمران، آيهٔ ۶۶ اعراف، آيهٔ ١١؛ غافر، آيهٔ ۶۴؛ تغابن، آيهٔ ۳. ٩٨. قـرآن كريم، ترجمـهٔ فولادوند، جلد اول، ص ۴۷۴. ٩٩. غافر، آيهٔ ٤٤٤ تغابن، آيهٔ ٣.

۱۰۰. انفطار، آیهٔ ۸. ۱۰۱. جامع تفاسیر نور، ترجمهٔ تفسیر

> الميزان، جلد ١٧، ص ٥٢٣. ۱۰۲. همان، جلد ۲۰، ص ۳۷۰. ١٠٣. حشر، أبه ٢۴.

۱۰۴. جامع تفاسیر نور، ترجمهٔ تفسیر المیــزان ، جلــد ۱۹۹ می ۳۸۳ برخی مفســران صورتبخشــی را سومین مرحلــه از مراحل ورود هــر پدیده از مرحلــه، خلقت یا ایجــاد قابلیتها و مرحلــه، مرحله مرحلــه، مرحله ایجاد تمایزات و مرحلهٔ نهایی، فعلیت یافتن تمایزات اســت؛ «هــو الخالق البارئ المصور».

۱۰۵. لویس معلوف، همان، جلد اول، ص ۶۱۱.

۱۰۶. به ترتیب در برابر «صوِّر، تصوَّر، التَّصویر، الصورهٔ».

۱۰۷. در بیش از هفتاد آیه از *قرآن* به کار رفته است. از جمله در سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۹۲۰

۸۰۱. قرآن کریے، ترجمهٔ فولادوند، جلد اول، ص ۱۸، ۱۳۶۶، ۵۳۲، ۵۳۳. ۱۰۹. بقره، أیات ۱۹۸، ۱۹۶، ۱۵۰، ۱۹۷، ۱۵۰، ۱۷۷. مار، ۱۹۶، ۱۵۰، ۱۵۰، ۱۷۸، ۱۹۸، ۱۹۸، این مسیر آیهٔ «کل شیء هالک الا وجهه» (قصص، آیهٔ ۱۸۸) این مسله را روشن می کند. ایهٔ ۱۸۸) مفسران در تفسیر این آیه، «وجه» رابه پدیدهها نسبت دادهاند و آن را روح و حقیقت پدیده دانستهاند. (جامع تاسیر نور، تفسیر الصفی، جلد ۲، ص ۱۳۹۹) برخی دیگر وجه را به الله نسبت داده و بیان کردهاند، هرچیز غیر خدا نابودشدنی است (جامع تفاسیر نور، نابودشدنی است (جامع تفاسیر نور، تفسیر اطیب البیان، جلد ۱۰، ص ۲۸۷).

ت ۳. گسترهٔ معنایی کلمههای دلالتگر به ظاهر اثر در زبانهای فارسی و عربی و در حوزهٔ حکمت اسلامی؛ مأخذ: نگارنده.

واژگان کلیدی در حکمت خارج هستند (ت ۳).

از میان واژگان موضوع این پژوهش، در همهٔ حوزههای ذکرشده فقط کاربرد کلیدی و معنای نسبتاً وسیع واژهٔ «صورت» حفظ شده است. از این رو این واژه قابلیت انتساب به هر چهار محور معنایی نخست را دارد. در حالی که کاربرد واژهای همچون «تصویر» از همهٔ واژگان محدودتر است. غلبهٔ پشتوانهٔ معنایی این واژه در اشاره به ظاهری بدل از اصل (نسخهٔ بدل از اصل)، علت این امر است و سبب می شود که، این واژه در اشاره به ظاهر کمتر از دیگر واژگان کارآمد باشد. در این میان هرچند «وجه» در حکمت چندان مستعمل نیست اما ریشهٔ قرآنی آن امکان وسعت و تعالی معنا را برای آن ایجاد می کند.

نکتهٔ مهم قابلیت انتساب واژگان «صورت» و «وجه» به همهٔ مراتب، از ظاهر تا باطن شیء است. ظاهری که «وجه» یا «صورت» خوانده می شود، ظاهری است که با مراتب پنهان پیوند مستحکمی دارد. چنین ظاهری، بهانهای است برای فراهم آوردن امکان کنار زدن حجابها و قرب به عوالم برتر.

در کنار امکانی که در این دو واژه برای بیان پیوستگی عالم ایجاد می شود، می توان با اضافه کردن پسوندهایی، که دقیقاً به مرتبهٔ وجودی مورد نظر اشاره دارند، کلام را گویاتر کرد. ۱۸۰ در میان این دو واژه «وجه»، واژهای خالص تر است زیرا پیشینهٔ تقابلی واژهٔ «صورت» در حوزهٔ حکمت را ندارد. چنان که دیده شد، «صورت» گاه در معنای اسم ظاهر به کار رفته و گاه در معنای اسم باطن. به علاوه «وجه» دلالتگر رفیع ترین بعد پدیده، یعنی ذات تجلی گون پدیده و اتصال دهندهٔ آن به خداوند است. بنا بر این «وجه» به بالاترین مرتبهٔ بیانگری «اسم ظاهر» رسیده و از «صورت» می گذرد.

انتساب واژهٔ «شکل» به «ظاهر صرف»، امری متأخر است و تحت تأثیر تفکرات جدید غربی رخ داده است. زیرا در حوزههای فکری سنتی، ظاهر بدون ارتباط با باطن شناخته شده نیست. ۱۱۱ با این حال در صورت لزوم و برای اشاره به ظاهر، بدون پیوند قوی با باطن می توان از واژگان «شکل» یا «نقش» استفاده کرد.

در حوزهٔ حکمت اسلامی				ربی	بان ع	در ز			رسی	بان فار	در زب		گسترهٔ معنایی کلمههای			
وجه	صورت	تصوير	نقش	شكل	وجه	صورت	تصوير	نقش	شكل	وجه	صورت	تصوير	نقش	شكل	دلالتگر ظاهر	
															دلالت بر «بخش ملموس و مرئی» شیء، بدون در نظر گرفتن نمایاننده بودن آن	١
															دلالت بر «بخش ملموس و مرئی» شیء که تجلی امری دیگر یا درون شیء است	۲
															دلالت بر «گونه و نوع» یا « ساختار » شیء	٣
															دلالت بر « ماهیت و طبیعت » ش <i>یء</i>	۴
															دلالت بر «ذات » پدیده در اتصال با خداوند (تجلی او)	۵



۴. سخن پایانی

بررسی چگونگی کاربرد کلمهها در نامیدن ظاهر اثر، در حوزهٔ معماری و سنجیدن اصالت این کاربرد در حوزههای مادر اندیشه، که در این پژوهش بدانها توجه شده، نشان می دهد که می توان این واژگان را در سه دستهٔ عمده و مجزا قرار داد؛ واژگانی که به «ظاهر صرف بدون توجه و ارجاع به معنا» دلالت دارند، واژگانی که ناظر به «ظاهر در برگیرندهٔ معنا» هستند، و واژگانی که علاوهبر ظاهر، به «معنا» نیز اشاره دارند. این دستهبندی نمایندهٔ سه دیدگاه موجود در عرصههای فکری بشر در خصوص ظاهر می آورد، دیدگاهی که ظاهر را وابسته به امری پنهان می داند، حقیقت ظاهر و باطن را انعکاس دهند (ت ۴). اما ارتباط ظاهر و باطن را جداشدنی تلقی می کند و دیدگاهی که زبانی بررسی شده در این یژوهش، واژگان تناظر یافته با «ظاهر اشاره به امری غیر از خود، تنها به ظاهر دلالت داشته باشند. است معادلی در زبان انگلیسی داشته باشد. در حالی که واژگان در دو سطح دیگر، به طریقی با معنایشان نسبی گرا پذیرفتنی است. از آنجا که تفاوت میان دیدگاههای مطلق گرا و نسبی گرا تفاوت مهم و معناداری است و بر چگونگی ایران دارد و آن را به غایت حقیقیاش نزدیک می کند، توجه شود.

فهم و خلق ظاهر بسیار اثر گذار است و از سوی دیگر، در کلمهها قابلیت بیان این تفاوت نیز هست، می توان از اختلاط واژگان متناظر با هریک از این دو دیدگاه اجتناب کرد و به این ترتیب مقدمات بیان طرز تلقی از ظاهر از این منظر را فراهم کرد. در این صورت واژگان «شکل»، «نقش»، و «shape» تنها نمایندگان تفکر نسبی هستند که در آن ظاهر عمق چندانی ندارد و به طور مستقل بررسی می شود. این واژگان در خصوص ظاهر با معانی دیگر استفاده نمی شوند. در حالی که واژگان «صورت»، «وجه» و «form» امكان دارد نمايندهٔ تفكر سلسلهمراتبی باشد است؛ دیدگاهی که، ظاهر را بینیاز از باطن و مستقل به حساب و با دلالت بر ظاهر تا باطن، پیوستگی مراتب عالم و یکی بودن

نکتهٔ ظریف و قابل تأمل دیگری که از بررسی واژگان حاصل در آن اصالت با باطن است و ظاهر تنها سایه و جلوهٔ باطن در میشود، دست یافتن به واژهٔ «وجه» برای اشاره به ظاهر است؛ نظر گرفته می شود. نکتهٔ قابل توجه این است که در هر دو حوزهٔ واژهای با ریشهٔ عمیق که از دو واژهٔ «صورت» و «form» حتی در عمیق ترین معانی شان می گذرد و توان بیان ارتباط هر پدیده صرف» جعلی هستند. یعنی هیچیک از واژگان نمی توانند بدون با خداوند و جلوه گر بودن پدیده ها را می یابد. واژهای که بعید

در مجالی که برای تثبیت واژگان پیش رو است، وعلی رغم قصد پیوند اصیل دارند. یعنی قابلیت دلالت بر ظاهر وابسته به باطن بر انتقال دیدگاههای معرفتی همراه واژگان، باید خاطرنشان کرد که و ظاهر تجلی گون در این واژگان نهفته است. این مسئله با توجه این تفاوت فرهنگی از دام ترجمه می گریزد و از جمله ریزشهای به قدمت شکل گیری کلمه ها و همزمانی آن ها با غلبهٔ تفکر معنایی اجتناب پذیری در هنگام ترجمه است. در این میان شایسته سنتی، مطلق گرا و از سوی دیگر، تأخر زمانی مکاتب فکری است که، در ترجمهٔ متون، علاوهبر امانتداری، به گونهای از معادل سازی، که بیشترین فایده را برای حال و روز معماری کنونی

١١١. معلوف، همان، جلد دوم، ص 1700. 91704

۱۱۲. نـک: سـیدمحمود موسـوی، فرهنگ اصطلاحات فلسفه و کلام اسلامي.

۱۱۳. سیدجعفر سیجادی، فرهنگ اصطلاحات فلسفى ملاصدرا، ص

۱۱۴. صورت خیالی، صورت علمی، صورت مثالی، صورت کلی، صورت ِ ذهنی، صـورت نوعیـه و... (نک: موسوى ، همان).

۱۱۵. نـک: علیمراد داوودی، *عقل در* حكمت مشاء.

۱۱۶. نک: حواد مصلح، علم النفس با روان شناسي صدر المتالهين، جلد اول. ۱۱۷. بابک احمدی، همان، ص ۲۶۸،۲۶۷

۱۱۸. از قبیل؛ وجه/ صورت محسوس، وجه/ صورت معقول و.... ۱۱۹. به طوری کـه واژگان دلالتگر ظاهر همواره یا «نشان» و «علامت» چیزی غیر خود بودهاند و یا در دلالت به معنا به کار رفتهاند.

کلمههای فارسی	کلمههای انگلیسی	تثبیت واژگان دلالتگر ظاهر اثر در حوزهٔ معماری	
شكل، نقش	Shape و figure	دلالت بر «ظاهر صرف» بدون توجه و ارجاع به معنا	١
صورت (ظاهری)، وجه (ظاهری)	form	دلالت بر «ظاهر در برگیرندهٔ معنا» و «ساختار»	۲
صورت (باطنی)، وجه (باطنی)	Form	علاوهبر دلالت بر ظاهر، به «معنا» نیز اشاره دارند	٣

ت ۴. تثبیت واژگان دلالتگر ظاهر اثر در حوزهٔ معماری؛ مأخذ: نگارنده.

300 P

منابع و مأخذ

آرنهایم، رودولف. پویه *شناسی صور معماری*، ترجمهٔ مهرداد قیومی بیدهندی، تهران: فرهنگستان هنر، ۱۳۸۶.

آیتیو، جان. فرهنگ ریشه شناسی انگلیسی، ترجمهٔ حمید کاشانی، تهران: معین، ۱۳۸۵.

احمدی، بابک. حقیقت و زیبایی، تهران: مرکز، ۱۳۸۴.

الکساندر، کریستوفر. یادداشتهایی بر ترکیب فرم، ترجمهٔ سعید زرینمهر، تهران: روزنه، ۱۳۸۴.

_____. سرشت نظم؛ ساختارهای زنده در معماری، ترجمهٔ رضا سیروس صبری و علی اکبری. تهران: پرهام نقش، ۱۳۹۰.

بریجانیان، ماری. فرهنگ اصطلاحات فلسفه و علوم اجتماعی، ویراستهٔ بهاءالدین خرمشاهی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۰.

چینگ، فرانسیس. معماری؛ فرم، فضا، نظم، ترجمهٔ محمدرضا افضلی. تهران: انتشارات یزدا، ۱۳۸۸.

داوودی، علیمراد. عقل در حکمت مشاء، تهران: حکمت، ۱۳۴۹.

معلوف، لویس. *المنجد*، ترجمهٔ مصطفی رحیمی اردستانی، ج ۱و۲. تهران: صبا، ۱۳۷۷.

ریتر، یواخیم و کارلفرید گروندر و گتفرید گابریل. فرهنگنامهٔ تاریخی مفاهیم فلسفه، ترجمهٔ سیدمحمدرضا بهشتی، تهران: مرکز تحقیق و توسعهٔ علوم انسانی (سمت)، ۱۳۸۶.

سجادی، سیدجعفر. فرهنگ اصطلاحات فلسفی ملاصدرا، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۹.

طباطبایی، سیدمحمدحسین. تفسیر المیزان، جامع تفاسیر نور، دایرهٔ المعارف چند رسانهای قرآن کریم. مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی. ۱۳۸۹. فراروی، جمشید. فرهنگ طبفی، تهران: هرمس، ۱۳۸۷.

قرآن کریم، ترجمهٔ محمدمهدی فولادوند، جامع تفاسیر نور، دایرهٔ المعارف چند رسانه ای قرآن کریم، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی. ۱۳۸۹. لنگ، جان. آفرینش نظریهٔ معماری. نقش علوم رفتاری در طراحی محیط، ترجمهٔ علیرضا عینی فر، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۳.

مصلح، جواد. علم النفس یا روان شناسی صدر المتالهین، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۲.

موسوی، سیدمحمود. فرهنگ اصطلاحات فلسفه و کلام اسلامی، تهران: دفتر پژوهش و نشر سهروردی، ۱۳۸۶.

ندیمی، هادی. «درسهایی از معماری سنتی ایران»، در مجموعه گفتارهای اولین و دومین هم اندیشی مباحث معماری، اصفهان: سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان، ۱۳۸۶.

_____. «حقیقت نقش»، در کلک دوست: ده مقاله در هنر و معماری، اصفهان: سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان، ۱۳۸۶.

نوربرگ شولتز، کریستین. معماری، حضور، زبان، و مکان، ترجمهٔ علیرضا سیداحمدیان، تهران: مؤسسه معمار نشر، ۱۳۸۱.

Alexander , Christopher. *The Nature of Order*, Book1-4, California: The Center of Environmental Structure, 2002.

Aristotle. *Metaphisics: vii-x: zeta*, eta, theta, iota, Hachett publishing, 1985.

Arnheim, Rudolf. *The Dynamics of Architectural Form*. University of California Press, 1975

Copleston, S.J Fredrick. *A History of Philosophy*, Vol. 4- 9, New York, N.Y.: Image Books, 1963.

Conrads, Ulrich. *Programs and Manifestoes on Twentieth Century Architecture*, Massachusettes: The MIT press, 1971.

Edwards, Paul. *The Encyclopedia of Philosophy*, London: Macmillan Publishing, 1967.

Friedlander, Paul. *PLATO, The Dialogues Second and Third Periods*, London: Routledge and Kegan Paul, 1969.

Harland, Richard. *Literary Theory from Plato to Barthes, an Introductory History*. Macmillan Press LTD. 1999.

Inwood, Michael. A Hegel Dictionary, Oxford, OX, UK: Cambridge, Mass, 1992.

Jancks, Charles & Karl Kropf. *Theories and Manifestoes of Contemporary Architecture*, Chichester, West Sussex: Wiley Academy, 2006.

Langar, Susanne k. *Feeling and Form*,in www.amazon.com. Norberg- Shultz, Christian. *Architecture: Presence, Language*